



اسلوب هنری حافظ و قرآن

غالباً تا سخن از حافظ و قرآن به میان می آید، نخستین - و شاید تنها - نکته ای که به ذهن متبادر می شود، مسأله اقتباس حافظ از آیات و مضامین قرآن است؛ از این گونه که فی المثل «سلام فیہ حتی مطلع الفجر» را حافظ از سوره قدر اخذ کرده، یا مثلاً «که نیستی است سرانجام هر کمال که هست» مقتبس از «کل شیء هالك الا وجهه» است یا «آسمان بار امانت نتوانست کنشید» اشاره به «انا عرضنا الامانة على السموات والارض» دارد و نظایر آن.

ولی در این مقاله به این گونه تأثیر و تأثر اشاره نمی شود، بویژه که فحص و استقصای کافی در این زمینه به عمل آمده است. پیش - نهاد (= تز) ی که اینجا مطرح می شود این است که تأثیر قرآن بر حافظ و هنر او جدی تر و عمیقتر از آن است که فقط به صورت اخذ و اقتباس مضامین باشد، و نگارنده با فحص و تعمق کافی به این نتیجه رسیده است که ساخت و ساختمان غزلهای حافظ متأثر از ساخت و صورت سوره های قرآن است.

آری ساختمان غزلهای حافظ که ابیاتش بیش از هر غزلسرای دیگر استقلال، یعنی تنوع و تباعد دارد، بیش از آنچه متأثر از غزلسرائی فارسی باشد، متأثر از ساختمان سور و آیات قرآن است که شرح و تفصیلش خواهد آمد. قرآن و دیوان حافظ هر دو توسن اند؛ زود آشنا ولی دیریاب اند. با يك دوبار خواندن، مخصوصاً اگر بدون حضور قلب و قصد قربت باشد، راهی به درونشان نمی توان برد. به قول سنائی:

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

از طرف دیگر هر دو سهل التناول می نمایند. بسیاری کسان بوده و هستند که فقط سواد خواندن قرآن یا فقط دیوان حافظ یا هر دو را داشته اند و هیچ چیز دیگر از جمله روزنامه نمی توانسته اند بخوانند. نیز بیسوادانی بوده اند و هستند که قرآن یا حافظ را از بر

بهاء الدین خرمشاهی

خواند میر صاحب حبیب السیر می گوید:

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت و غایت شهرت به جودت لفظ و عبارت، احتیاج به تعریف ناظران مناظم سخنوری ندارد «به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را»؛ گویند که روزی شاه شجاع حافظ را مخاطب ساخته گفت هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده، بلکه از هر غزلی سه چهاربیت در تعریف شراب است، و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب؛ و تلون در یک غزل خلاف طریقت بلغاست. خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه می گذرد، عین صدق و محض صواب است، اما مع ذلك شعر حافظ در آفاق اشتها یافته و نظم دیگر حریفان پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد...^۱

گسسته نمائی ظاهری ابیات غزلهای حافظ که دلیل و توجیه هنری دارد و به آن خواهیم پرداخت، بعضی را به وادی جعل نظریه های غریب کشانده است، و مسلم انگاشته اند که اولاً این نقص شعر و هنر حافظ است و ثانیاً بی تردید کار کاتبان بی مسئولیت است که ترتیب و توالی «منطقی» اولیه ابیات همه غزلهای حافظ را طبق اغراض شخصی و شعر شناسی خویش جابه جا کرده اند. یکی از پژوهندگان دیوان حافظ نوشته است:

به اعتقاد نویسنده این سطور، بزرگترین لطمه ای که به دیوان حافظ وارد آمده به هم خوردگی ترتیب و توالی ابیات غزلهاست؛ و نخستین و مهم ترین گامی که می تواند در این راه برداشته شود همین باز آوردن ابیات هر غزل به توالی منطقی نخستین آن است. - کاری که می باید با چون و چرا و اگر و مگر بسیار، با احتمال و قیاس گوناگون، با گذاشتن و گذاشتن ها و بازگشتن های بی حساب و با شرط و شروط فراوان صورت پذیرد.^۲

به نظر بنده لطمه ای که به دیوان حافظ نسبت داده شده تا حدود زیادی اغراق آمیز و موهوم، و شیوه ای که برای رفع آن پیشنهاد شده نامفهوم است؛ و برای آنکه يك اغراق را با اغراق دیگر پاسخ نگفته باشم همینجا می افزایم که احتمال دستکاری و اعمال سلیقه خودسرانه ناسخان دیوان حافظ بکلی منتفی نیست و تا حد معقول باید برای آن احتمال و اهمیت قائل شد، ولی بی محابا و به گراف نمی توان گفت که کاتبان کمر به کین حافظ بسته بوده اند؛ حال آنکه طبیعی تر این است که کاتبان طبق قانون کمترین کوشش و طبق طبیعت خسته کننده و ملالت آور شغل

دارند و از رو نمی توانند بخوانند.

باری، بویژه در بارهای اول که این دو کتاب عظیم الشان را می خوانیم نامتسق و نامنسجم و جسته جسته و به اصطلاح از این شاخه به آن شاخه می نمایند. با بیشتر خواندن این دو کتاب و تلطیف قریحه و نیت صدق و مأنوس تر شدن و دست از مقایسه های کلیشه ای (یعنی مقایسه این دو کتاب با سایر کتابها) برداشتن، و به شرط وجود شرایط همدلی و همسخنی، کم کم حجابها، حجابهای سجع و وزن و قافیه و تکرار و اصطلاحات خاص، و مخصوصاً گسسته نمائی و فقدان نظم و انساق ظاهری از برابر دیدگان خواننده، که دیگر فقط يك خواننده عادی نیست، یکسو می شود. این گسسته نمائی یا عدم تلائم آیات و سوره ها، یا در مورد حافظ ابیات يك غزل بحثی است که از قدیم الایام درباره هر دو کتاب شنیده می شده و مطرح بوده. و ما به نوبت آنچه را که دیگران در باب هر يك از دو کتاب و گسسته نمائی ظاهری اسلوب آنها گفته اند نقل می کنیم.

الف) اسلوب هنری حافظ

اصولاً غزل که از تشبیب قصاید جدا شده و در ابتدا در نزد مثلاً انوری و سنائی و عطار و مولوی از انسجام معنائی برخوردار است. این انسجام در اوج غزلسرائی فارسی پیش از حافظ، یعنی در نزد سعدی نیز تا حد زیادی محفوظ است و حافظ با آنکه بیش از هر شاعر دیگری از سعدی اثر برده و به اقتضای بسیاری (بیش از صد) غزل او رفته و بسیاری از مضامین او را اقتباس کرده و چندین مصراع او را عیناً در غزلیات خود درج و تضمین کرده، بافت سخنش از نظر عدم تلائم و فقدان انسجام معنائی، کمترین شباهتی با سخن منسجم سعدی ندارد. همین است که آربری قائل به انقلاب حافظ در غزل است و سخن او را در جای خود نقل خواهیم کرد.

کلی و روح هنری یا القای معانی نمی‌رساند، سهل است پرو پرواز بیشتری به آن می‌دهد.

وقتی که حافظ می‌گوید «شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است» تلویحاً یا بلکه تصریحاً به استقلال هر بیت یا اغلب ابیات غزلش اشاره دارد. یا آنجا که می‌گوید «حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت / طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود»، گذشته از اینکه از روی فروتنی نظم خود را پریشان خوانده است (و از ایهام تضاد بین نظم و پریشان غافل نبوده است) ناخود آگاه اقرار گونه‌ای به تنوع مضامین (حتی ظاهراً تا حد تست) غزلیات خود کرده است که باز هم تکرار می‌کنم این نه عیب غزل حافظ که حسن آن است.

آربری در مقدمه پر باری که بر ترجمه خود و دیگران به انگلیسی از پنجاه غزل و قطعه حافظ نوشته، پس از آنکه از گرفتاری حافظ در بن بست کمال غزل که سعدی آفریده بود، و از اتحاد مضمونی و انسجام معنایی غزل که سنتاً تا سعدی و پیش از حافظ ادامه داشته، سخن می‌گوید، می‌نویسد:

حافظ حتی در عهد جوانی، چندان از ذوق انتقادی پیشرفته‌ای برخوردار بود که وحدت [ظاهری و مضمونی] غزل را در محراب چند جانبگی و هنرمندانی بیشتر، فدا کند. موفقیت شیوه و شگرد نوینی که او اینک در کار کرده بود در گرو يك انضباط هنرمندانه سخت و حساسیت خارق‌العاده‌ای در برابر شکل و صورت [غزل] بود.

تکامل در «لفظ» (یا به تعبیر دیگر شگرد شاعرانه) ای که حافظ ابداع کرد این فکر کاملاً انقلابی بود که غزل می‌تواند به دو یا چند مضمون بپردازد و همچنان وحدتش را حفظ کند؛ روشی را که او کشف کرد می‌توان (با وام گرفتن اصطلاح از هنر دیگر) کمتر پوانی نامید. مضامین می‌توانند کاملاً بی‌ارتباط به یکدیگر باشند. حتی آشکارا ناهمخوان؛ ولی پرداخت کلی آنها طوری است که خارج آهنگی‌ها را به يك هماهنگی نهائی دلبذیر بدل می‌کند.

رفته رفته که شاعر (حافظ) تجربه بیشتری از شگرد نوین خویش به دست آورد، توانست ابداعات دل‌انگیزی در کار آورد. دیگر بهیچوجه لازم نبود يك مضمون را تا سرانجام منطقی‌اش بی‌روراند. مضامین فرعی و پراکنده را می‌شد در قاب ترکیب کلی درج کرد، بی‌آنکه به وحدت لازمه صدمه‌ای بخورد. از آنجا که سنت، گنجینه‌ای از مضامین در دامن خود داشت، [اقتباس مضامین و کنار هم

خویش، هر سطر و بیتی را با کوششی مکانیکی عیناً باز نویسند. و اگر هم دل و دماغ و ذوق سلیقه‌ای گاهی برایشان باقی مانده باشد، محتمل تر این است که صرف تغییر کلمات و تعبیرات کرده باشند. علاوه بر تصحیفات و تحریفات غیر عمد - و نه جابه‌جا کردن متعمدانه ابیات که با طبیعت رونویس کردن جور در نمی‌آید. و تازه از کجا معلوم و مبرهن انگاشته‌اند که این کاتبان هم به این نظر یعنی وسواس بر هم خورده انگاشتن جای ابیات قائل بوده یا بدان وقعی نهاده باشند؟

بار دیگر یادآور می‌شوم احتمال جابه‌جا کردن ابیات غزلها - مخصوصاً جا به جایی غیر عمدی - از سوی کاتبان منتفی نیست، بلکه تا حد و میزان معقولی محتمل است، و تفاوت توالی غزلها در دیوانهای موجود - اگر در همه موارد از جانب خود حافظ نبوده باشد - خود گواه و قوع این امر است. اما از سوی دیگر این تصور که هر غزل حافظ يك نسخه در «لوح محفوظ» دارد که ابیاتش دقیقاً توالی منطقی دارند گمراه کننده است.

حافظ آن همه حرف و حکمت را فقط به شرطی می‌توانسته است بگوید که در هر بیت یا هر چند بیت از يك غزل بتواند ساز و سروری دیگر سر کند. حافظ از شعر، از شراب، از حقیقت، از زهد، از وعظ، از شریعت، از زمین، از آسمان، از شفق، از فلق، از شیراز، از زندگی، از مرگ، از غنیمت حیات، از بی‌اعتباری عمر، از عشق، از علم، از عقل، از دوستی، از راستی، از مستی، از حکام شرع و شهر، از ارباب دین و دنیا، از لولی، از محتسب، از خانقاه، از خرابات، از مسجد، از سجاده، از خرقة، از خرافات، از فقر، از کتاب، از درس و بحث و مدرسه، از گل و نسرين و سوسن و باغ و راغ، از سبزه تا ستاره حرف می‌زند، و غالباً از همه کون و مکان در يك غزل سخن می‌راند، دیگر جایی برای ترتیب و توالی منطقی باقی نمی‌ماند. این نه عیب غزل حافظ که حسن آن است. غزل حافظ يك بُعدی و خطی نیست که ارتباط بین مفاهیم فقط از طریق توالی و ترتیب ظاهری آنها برقرار باشد. غزل حافظ يك حجم کثیر الاضلاع در ذهن خواننده می‌سازد، و لاجرم در ذهن خود شاعر هم از پیش بوده، که ترتیب و توالی ظاهری توفیر چندان به بار نمی‌آورد.

نکته دیگر آنکه غزلهای بسیاری از حافظ و دیگران (بعد از عصر حافظ) هست که هر بیشت در حد خویش کامل و مستقل است، و فقط از نظر قافیه و البته فضای کلی، با ابیات دیگر در ارتباط است و این ساخته و خواسته هنری حافظ است، و شاخه شاخه بودن مضامین و استقلال ظاهری ابیات خدشه‌ای به فضای

چیدن آنها] امری آسان بود. و حافظ فقط ابتکاراتی محدود از آفرینش طبع خویش بر آنها مزید کرده بود. و خواننده با کوچکترین اشاره آنها ربط مضامین مأنوس را در می‌یافت.^۵ سبک حافظ به این صورت که هست خطی نیست، یعنی پیگیر و اسیر یک خط باریک معنایی نیست که ملزم باشد بی هیچ تخطی و تجاوزی مثل یک قطار صبور درازنای ریل خود را صرفاً به قصد انجام وظیفه و با نظمی ساعت‌وار بپیماید. بلکه چونان حرکت ناپیدای غنچه‌ای نیم‌شکفته سیری دوری و دایره‌ای و فواره‌وار دارد. خوشه در خوشه مثل چشمه‌ای می‌جوشد. سیرش و ساختمانش حلقوی، یا بلکه کروی است. در همه سو می‌گسترده. همین است که از همه جا می‌توان خوانندش را آغاز کرد و یا به پایان برد. توتی اکلها کل حین (ابراهیم، ۲۵) گویی بجای آنکه بخوانی اش می‌خواندت. از همه سو خواننده را می‌پاید و از همه سو به سوی خواننده می‌آید. از هر عنصر و عامل ملال‌آوری می‌پرهیزد. سراپا حضور و هشیاری و احاطه و آگاهی است. مثل چشمه زاینده سیالۀ نفس آدمی با تداعی معانی غریبش، که بسیار چیزها را در فیضان خویش می‌گنجاند و همه چیز را در خود حل می‌کند، ولی وحدت و هویت خود را از دست نمی‌دهد.

قصیده‌های حافظ را که لاجرم طبق تعریف قصیده، قصد خاص و نسبت به غزل مستقیم‌تر و مستقل‌تری در آن دنبال می‌شود، با غزل‌های او مقایسه کنید. آیا قصیده‌ها منسجم‌تر و پرمعناتر، و در یک کلمه هنری‌تر از غزل‌هاست؟ هرگز. نیز غزل‌هایش را با مثنوی‌هایش «آهوی وحشی» و «ساقی‌نامه» مقایسه کنید. چنانکه معلوم است مثنوی با توجه، تنوع و تحرك قافیه‌اش که فقط محدود به یک بیت است و در هر بیت تازه می‌شود، آزادترین و چابکترین و رهوارترین فرم شعر فارسی قدیم است، ولی در مقایسه معلوم می‌شود که سطح هنری مثنوی‌های حافظ نه فراتر بلکه فروتر از غزل‌های اوست، حال آنکه از نظر الزامات هنری بسیار آزاد است و از نظر محتوا و فضای هنری یکپارچه‌تر و یگانه‌تر از غزل است.

نیز منسجم‌ترین سوره بلند قرآن، یعنی سوره یوسف را که سراپا فقط یک ماجرا را با همه فراز و نشیب‌هایش باز می‌گوید با سوره‌های همطولش یا هر سوره دیگری از قرآن مقایسه کنید. با آنکه در سوره یوسف یک عنصر مثبت یعنی تداوم و توالی منطقی و ترتیب زمانی - مکانی از آغاز تا پایان سوره و داستان حفظ شده است، ولی این نکته باعث نشده است که هنری‌تر و فیض‌بخش‌تر از سایر سوره‌های قرآن باشد. گویی حفظ یک فایده با از دست

نهادن چندین فایده ملازمه دارد.

ب) درباره اسلوب قرآن

بارزترین خصیصه سبکی قرآن، که در نخستین خواندن، توجه‌انگیز و نامتعارف می‌نماید، ناپیوستگی یا عدم تلائم و فقدان انسجام یا اتساق ظاهری و نظم متعارف و معهود است. طه حسین در اشاره به همین موضوع چنین می‌گوید:

«مثلاً موضوعهای سوره بقره بسیار از هم بیگانه‌اند. و این خود دلیل است که این سوره یکمرتبه نازل نگشته، بلکه بتدریج و خرد خرد نازل شده است. گفتار این سوره از مؤمنان که از خدا می‌ترسند و به غیب ایمان دارند و نماز را پیاپی می‌دارند و از آنچه خدا به آنان روزی کرده انفاق می‌کنند و به آنچه بر پیغمبر و پیغمبران پیش از او نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت و حساب و ثواب و عقاب آن ایمان دارند آغاز می‌شود: اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون: «آنان بر هدایتی از پروردگار خویش‌اند و آنان رستگارانند، بقره، ۵».

«سپس از کسانی که کافر شده‌اند، و کسانی که بیم دادن یا بخود وا گذاشتن آنان یکسان و بیفایده است، و کسانی که بهر حال ایمان نمی‌آورند و دل‌ها و گوش آنها مهر و بر دیده‌های ایشان پرده‌ای است و عذاب دردناکی بر آنها نوشته شده سخن می‌گوید. آنگاه از منافقین که می‌گویند ایمان آوردیم و ایمان آوردگان نیستند و کسانی که می‌خواهند خداوند را فریب دهند و جز خود را فریب نمی‌دهند و کسانی که در دل‌های ایشان بیماری است، پس بیماری‌شان را می‌افزاید و برای آنان عذابی دردناک می‌اندوزد، گفتگو می‌کند.

«پس آغاز آفرینش و آفرینش آدم را شرح می‌دهد، و از داستان ابلیس - هنگامی که از سجده کردن با فرشتگان به منظور بزرگ شمردن آفرینش آدم امتناع کرد، و بیرون راندنش از بهشت و گمراه کردن او آدم و همسرش را تا آنکه از درختی که خدا آندو را از نزدیک شدن به آن نهی کرده بود، خوردند و بیرون کردن آندو را از بهشت و پذیرفتن خدا توبه آدم را در آخر کار - سخن می‌گوید. «بعد از آن به داستان یهودی‌مردان و سخن‌را درباره آنان دراز می‌کند، و از اخبار ایشان و روشی که با مسلمانان داشته‌اند و از ستیزه کردن ایشان با پیغمبر بتفصیل سخن

که به داستان انبیا مربوط است و اتساق بیشتری دارد -
سوره یوسف است ...

در خود قرآن گفته شده است که سوره‌ها به صورت بخش بخش نازل شده است. چنانکه در سوره ۱۷ (بنی اسرائیل = الاسراء) آیه ۱۰۶-۱۰۷ آمده است: و قرآناً نَزَّلْنَاهُ لِتُقْرَأَ عَلَى النَّاسِ عَلٰی مُكْتَبٍ و نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيْلًا (و قرآنی را جزء جزء بر تو فرستادیم که تو نیز بر امت بتدریج قرائت کنی. این قرآن کتابی از تنزیلات بزرگ ماست).

و در سوره ۲۵ (فرقان) آیات ۳۲ تا ۳۴ آمده است: يَقَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْنَا الْقُرْآنَ جَمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ الْفؤَادَ و رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيْلًا... (و باز کافران به اعتراض گفتند که چرا قرآن یکبارگی نازل نشده، نزول بخش بخش قرآن از آن است تا دل تو به آن آرام گیرد و آنرا چنانکه باید بر تو فرو خواندیم...) ولی در این آیات گفته نشده که اندازه نزول هر مرتبه از قرآن چقدر است، یا به عبارت دیگر قرآن که بخش بخش نازل می شود هر بخش آن چقدر است؟ از سبب نزول یا شأن نزولها که غالباً اشاره به يك یا دو آیه دارند می توان استنباط کرد که بخش و اندازه هر نزولی کوتاه است. بررسی خود قرآن هم این استنباط را تأیید می کند. نه فقط بعضی سوره های مستقل خود مرکب از چند آیه معدوداند، بلکه سوره های بلندتر شامل بخشهای کوتاهی هستند که فی حد ذاته کامل اند و فی المثل می توان بی آنکه صدمه چندانی به فضای کلی سوره بزند مجزاشان کرد.

«... همینکه خواننده شگرد وزن و موزونیت نهانی قرآن را دریافت، دیگر تقطیع سوره ها به بخشهای مختلفی که تشکیل دهنده آن است، بسی آسان می شود و این گام بزرگ و شرط لازمی برای تفسیر و نیز ترجمه قرآن است. البته از این گفته نباید عجولانه استنباط کرد که بین بخشهای جداگانه يك سوره ربط و پیوندی نیست. گاهی ممکن است این ربط، ربط موضوعی و معنوی باشد، و حتی در مواردی که چنین ربطی مشهود نباشد، به هر حال نوعی همزمانی و هم فضائی دارند. از طرف دیگر چه بسا، بین بخشهای مجاور به هم ارتباط معنایی برقرار نیست. یا گاهی ممکن است سوره از بخشهایی تشکیل یافته باشد که از نظر زمان و فضا با همدیگر فرق داشته باشند و همه زیر چتر يك سوره واحد گردآورده شده باشند...»

«... پژوهندگان تازه کار فقط وقتی که سوره ها را به بخشها یا واحدهای کوتاهی که تشکیل دهنده آن است تقطیع و تقسیم کردند، می توانند از سبک قرآن سخن بگویند یا سردر آورند. اصرار و اغراقی که غالباً در مورد گسسته نمائی و ناپیوستگی و بیشکلی و شیوه هیجانی و ناپیش اندیشیدگی و بی نظمی پرشورانه قرآن می ورزند، تا حدودی ناشی از نشناختن بخشهای طبیعی ای است که هر سوره ای به آن منقسم است، و نیز ناشی از در نیافتن دلیل جابجائیها و جابجا شدگیها و گسلها و گسستگیهای نامعهود است.»^۱

خلاصه فرضیه ریچارد بل که مستند به نمونه هایی از قرآن است این است که رخ نمودن چند آیه در وسط يك سوره به نحوی که با بقیه آیات و با فضای کلی آن سوره ها بی ارتباط است، فقط بدین وجه قابل توجیه است که بینگاریم این قسمت بر پشت و روی صحیفه ها نوشته شده بوده و هنگام کتابت جابجا شده است و بیجا ثبت افتاده است. و چند نمونه ارائه می دهد از جمله آیات ۱۶ تا ۱۹ از سوره «قیامه» را: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُحْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و قرآنه فاذا قرآنه فاتبع قرآنه. ثم إن علينا بيانه. (با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته بر تو فرو خوانیم، و آنگاه که بر خواندیم پیرو قرآن باش پس از آن بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم).

و نیز آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره غاشیه را: افلا ينظرون الي الا بل كيف خلقت و الي السماء كيف رفعت و الي الجبال كيف نصبت و الي الارض كيف سطحت (آیا در خلقت شتر نمی نگرند که چگونه خلق شده است و در خلقت آسمان نمی نگرند که چگونه برافراشته شده است و کوهها را نمی بینند که چگونه استوار داشته شده اند، و به زمین نمی نگرند که چگونه گسترده است) که ارتباط آشکاری با آیات قبل و بعد ندارد و در میان سوره غریب می نماید.

مونتگمری وات اسلام شناس و قرآن شناس بزرگ که این مقدمه بل را شرح و تهنید و جرح و تعدیل کرده است در ارزیابی این نظر می گوید:

«اولاً محمد [ص] اگر چه خود به دست خویش نمی نوشت ولی از همان آغاز کاتبانی داشت و احادیثی هست که پیامبر کاتبانی برای کتابت قرآن اختصاص داده بود و با توجه به شهرت و اعتبار نسخه زید بن ثابت که در اختیار حفصه دختر عمر و همسر پیامبر افتاده بود، می توان نتیجه

اگر مسائل مختلف و بسیار متنوع قرآن برعکس تدوین حضرت هر کدام در جاتی خاص می آمد یعنی اگر قصص و عقاید و احکام و اخبار به غیب و اوصاف گوناگون و پاسخگویی به حلقه های هر يك فقط در يك جا و به دنبال هم می آمد آنوقت کتابی می داشتیم که فلان تعداد صفحه راجع به طوفان نوح (ع) است و فلان تعداد صفحه راجع به هود (ع) و صالح (ع) و داستان عاد و ثمود چند صفحه راجع به یونس (ع) و چند صفحه راجع به اصحاب کهف و چند صفحه راجع به موسی (ع) و فرعون و چند صفحه راجع به عیسی (ع) و چند صفحه راجع به تورات و تصدیق و تعریف آن چند صفحه در وصف بهشت و نعمتهای آن و چند صفحه راجع به دوزخ و اصحاب دوزخ و چند صفحه راجع به رسالت خدا و سنن الهی و اثبات حقیقت او از رجوع به آفاق و انفس و دعوت به تفکر و تأمل در سرگذشت اقوام و افراد و صالحان و ظالمان و چند صفحه راجع به نبوت پیامبر خاتم (ص) و چنین آیه در معرفی و رسوائی منافقان و چندین آیه در باب غزوات و سربازان و چندین آیه در شأن مهاجرین و انصار و چندین آیه در احکام و عبادات و معاملات و چندین آیه در حکمت و اخلاق و غیره می بود و نظایر آن. آنگاه واقعاً چیزی بی جان تر و ناخواندنی تر از آن «مجمع القواعد» پیدا نمی شد.

این همه زیبایی و زندگی و صرافت طبع و فیضان که در طرح سجزه آسای کنونی قرآن هست از بین می رفت. و مثلاً بخش آیات احکامش هیچ فرقی با يك بخش از قانون اساسی یا جزائی که نوعاً ملال آور و کم خواننده است یا حداکثر یکی از رسالات فقهی گذشته یا حال پیدا نمی کرد و بخش داستان پیامبرانش نفسگیر و افسانه پردازانه و پراز اطناب به نظر می آمد. مگر قصه های تورات. چنانکه طبق آن حدیث، سلام بن مشکم در محضر رسول الله (ص) می گفت - بیشتر به این شکل نیست؟ آیا به این شکل بودنش را خیلی مهم انگاشته اند؟ یا خیلی هنرمندانه و معجزه آسا قلمدادش کرده اند؟ یا آیا نفوذش در نفوس بیشتر بوده؟ اشکال این روش فرضی، یعنی موضوع به موضوع و ظاهراً منطقی و منسجم کتابی چون قرآن فراوان است. مثلاً اگر آیاتی در اثبات یا وصف وحدانیت خداوند می آمد دیگر ترغیب به ایمان یا دعا یا وصف احوال مؤمنان و رستگاران از آن جدا می افتاد و نیز ترهیب از کفر و بی ایمانی.

یا اگر آیاتی درباره پیامبر اسلام (ص) می آمد دیگر نمی توانست با ذکر حدیث پیامبران سلف و محنتها که کشیده اند و شکیبائیها که نموده اند به او تسلائی خاطر دهد چرا که حدیث هر

پیامبری در جای خود آمده بود.

چنانکه گفته شد این نکته از دیرباز برای قرآن شناسان و در آثارشان مطرح بوده. خطابی (ابوسلیمان حمد بن محمد ۳۱۹ - ۳۸۸ ق) ادیب لغوی محدث صاحب یکی از قدیمترین و متین ترین رساله های اثبات اعجاز قرآن به نام بیان اعجاز القرآن می گوید خداوند وعده و وعید و انذار و بشارت را اگر چه ذاتاً نقطه مقابل یکدیگرند، ولی چون مآلاً ناظر به يك هدف اند، در کنار هم می آورد:

اما اینکه می گویند اگر نزول قرآن بر سبیل تفصیل (جزء به جزء) و تقسیم (قسمت به قسمت) بود و هر علمی جای خاصی داشت، نظم آن بهتر و فایده اش فراوان تر می شد، جوابش این است که قرآن به این شکل یعنی با جمع چیزهای مختلف المعنی در سوره واحد و در يك گروه از آیات نازل شده تا فایده اش عام تر باشد. و اگر هر بابی جدا جدا بود، و به هر معنا و موضوعی سوره مفرده ای اختصاص می یافت چندان چیزی از آن عاید نمی شد، و فی المثل یکی از کفار و معاندان و منکران چون سوره ای را می شنید حجت بر او تمام نمی شد چرا که اتمام حجت در جای دیگری آمده بود و فقط سوره خاصی مخصوص آن بود. پس پی می بریم که گرد آوردن معانی گوناگون و فراوان در يك سوره واحد، فایده بخش تر است از جدا جدا آوردن معانی. و خدا دانای تر است. و گویی خداوند، عز و جل، خوش دارد بندگانش را و طاعت و کوشش آنان را با این «جمع» که از نظر تزییل و ترتیب «پراکنده» است بیازماید. و لیرفع الله الذین آمنوا منهم والذین اوتوا العلم درجات.

فرتیوف شوان یکی از اسلام شناسانی که به سطح و ساحت کم نظیری از شناخت حقایق ادیان و اسلام دست یافته در کتاب فهم / حقایق اسلام درباره اسلوب قرآن چنین می نویسد:

قرآن مانند کتاب مقدس (عهدین) از بسیاری چیزها جز خداوند سخن می گوید؛ از شیطان، از جهاد، از قوانین ارث و نظایر آن بی آنکه به این جهات کمتر مقدس به نظر آید، حال آنکه ممکن است سایر کتابها به خداوند و سایر مسائل والا پردازند بی آنکه به این جهت کلام قدسی لاهوتی بنمایند.

... اگر از بیرون نگریسته شود، این کتاب (بجز تقریباً ربع آخرش که شیوه اش بشدت شاعرانه است، هر چند شعر نیست) مجموعه ای از اقوال یا قصصی که کم یا بیش بی